داستان جهان

مشکل فرشته‌ها

لنگستون هیوز[1]
برگردان فارسی: بهاره پژومند

جیمز مرکر لنگستون هیوز (۱۹۰۲ تا ۱۹۶۷م.) شاعر و نویسنده سیاه‌پوست نامدار آمریکایی را در ایران احتمالا بیشتر با شعرهایی می‌شناسند که احمد شاملو از او ترجمه کرده است اما لنگستون هیوز نه‌تنها شاعری توانا که نویسنده قابلی هم بود که داستان کوتاه و رمان و نمایشنامه می‌نوشت. آثار او عموما به مسائل و رنج‌های جامعه سیاهان آمریکا می‌پردازد.

توی هر اجرا، سفیدپوست‌های زیادی گریه می‌کردند و در اجراهای تورشان، تقریبا هر یکشنبه، کشیشی سفید از هنرپیشه سیاهی که نقش ارباب را بازی می‌کرد دعوت می‌کرد در اجتماعشان سخنرانی کند و از این طریق به بهتر شدن ارتباطات نژادی کمک کند چون تقریبا در همه‌جا به این بهتر شدن نیاز بود. با اینکه نمایش تبدیل شده بود به موفقیت بزرگی در این دهه نیویورک، بازیگران و خوانندگان سیاه پوستش از دستمزدی که ممکن بود به بازیگران و خوانندگان سفیدپوست پرداخت شود خیلی کمتر می‌گرفتند و با اینکه تهیه‌کننده سفید و دار و دسته‌اش بیش از نیم‌میلیون دلار درآمد داشتند، اعضای گروه رنگین پوست‌ها در سفرها در هتل‌های ارزان اقامت می‌کردند و اغلب توی تخت‌های پرِ ساس می‌خوابیدند. فقط بازیگر نقش ارباب گاهی، خیلی به‌ندرت، می‌توانست در هتل سفیدها اقامت کند یا خانواده مهربان سفیدی از او پذیرایی می‌کرد یا به خانه بهترین سیاه پوست شهر دعوت می‌شد. ارباب احتمالا به همین دلیل فکر می‌کرد که چقدر در دنیا همه چیز قشنگ است. روزنامه‌ها هم نقدهای خیلی خوبی راجع به او -در مقام بازیگر- می‌نوشتند.

بعد، قرار شد در واشنگتن اجرا کنند و مشکل از همین‌جا شروع شد. واشنگتن، پایتخت ایالات متحد، همان‌طور که هر سیاه پوستی می‌داند، شهری است که تا همین اواخر هیچ سیاهی اجازه ورود به سالن تئاتر مرکزی آن را نداشت، ولو در قسمت بالکن‌ها. تماشاخانه‌های مجاز رنگین‌پوست‌ها را راه نمی‌دادند. شاید باورنکردنی باشد، اما تا پیش از اعتراض رسمی اینگرید برگمن به این وضعیت، واشنگتن از این لحاظ، بدتر از اعماق جنوب بود.

اما ارباب اصلا نگران نمایش در واشنگتن نبود. فکر می‌کرد حتما آمدنش روابط بین نژادی را بهتر می‌کند. فکر می‌کرد برای مردم سفید و خوب پایتخت، مفید خواهد بود که او را ببینند -اربابی رنگین پوست- حتی اگر سیاه‌ها، حتی آن سیاه‌هایی که برای دولت کار می‌کردند، حتی اعضای سیاه پوست کنگره هم نمی‌توانستند ببینندش.

اما هفته‌ها قبل از اجرای واشنگتنِ نمایش مشهور «سیاه» در مورد سیاه‌های افسونگرِی که در جشنی در بهشت، از جوی شیر و عسل می‌نوشند، طوفان به پا شد. در کمال تعجب، انگار سیاهان واشنگتن هم می‌خواستند این نمایش را ببینند ولی وقتی به مدیر سالن نمایش مراجعه کردند، جوابی نگرفتند. مدیر سالن گفت هیچ صندلی‌ای ندارد که به سیاه‌ها بفروشد. حتی نمی‌توانستند گوشه‌ای در بالکن را بهشان اختصاص دهند این‌قدر که تقاضای بلیت سفیدها زیاد بود.

حالا این قضیه سیاهان واشنگتن را حسابی عصبانی کرده بود، مخصوصا آن هایی که برای دولت کار می‌کردند و برترین گروهشان بودند. استادان دانشگاه هاوارد عصبانی شدند و همین طور کشیش های کلیساهای سیاهان که می‌خواستند ببینند بهشت سیاه‌ها روی صحنه چه شکلی است.

به هیچ وجه شدنی نبود! مدیر سالن نمایش تصمیمش را گرفته بود. آن ها واقعا نمی‌توانستند به سیاه ها بلیت بفروشند. از سود سرشار حاصل از هفته نمایش بازیگران سیاه بدشان نمی‌آمد اما نمی‌توانستند اجازه دهند سیاهان صندلی‌های سالن را اشغال کنند.

این شد که سیاهان واشنگتن مستقیما به ارباب نامه نوشتند، این ارباب رنگین پوستی که این‌قدر در برادوی موفق شده بود. فکر کردند البته که او کمکشان می‌کند. سازمان های متعددی، از جمله انجمن کشیشان سیاه، موقع بازی‌اش در فیلادلفیا، با او تماس گرفتند. در نامه گفتند: خیلی مایه تأسف است که سفیدها اجازه ندهند اجرایت را در واشنگتن ببینیم. می‌خواهیم اعتراضی ترتیب بدهیم. می‌خواهیم که کمکمان کنی. این کار را می‌کنی؟

انگار ارباب تازه داشت می‌فهمید که سال ها سفیدها به سیاه‌ها اجازه نداده‌اند در واشنگتن هیچ برنامه‌ای را ببینند، نه حتی در کلیساها. چه رسد به سالن‌های نمایش! پس چطور یکدفعه این فکر به ذهنشان رسیده بود که می‌توانند بیایند و ارباب را در سالن سفیدها تماشا کنند؟

به علاوه، دستمزد ارباب واقعا خوب بود و خوب هم مشهور شده بود. به نامه‌شان جواب داد و گفت با اینکه این نامه را با اشک و خون دل می‌نویسد، نمی‌تواند به خاطر تساوی حقوق، خودش را به دردسر بیندازد. در ضمن، کار او این نبود که توی کشور این طرف و آن طرف برود و به جای عشق و زیبایی، تفرقه و نفرت بپراکند و اینکه مطمئنا برای سفیدهای منطقه کلمبیا خیلی خوب است که او را ببینند. شنیدن آوازهای روحانی و زیبای سیاهان و دیدن فرشته‌های دوست‌داشتنی سیاه در نمایش، دلشان را نرم می‌کند. عاشقان تئاتر سیاه از نامه ارباب (ارباب رنگین‌پوستشان) قانع نشدند. این شد که موقع اجرای گروه در بالتیمور، جمعی به نمایندگی از سیاهان واشنگتن به شهر همسایه رفتند تا با او رودررو صحبت کنند. در بالتیمور سیاهان دست‌کم اجازه داشتند در بالکن‌های سالن نمایش بنشینند.

بعد از نمایش، ارباب در اتاق تعویض لباس با نماینده‌ها ملاقات کرد و برای ناتوان بودنش از انجام هر کاری در این موقعیت، اشک ریخت. البته در این باره با مدیرش حرف زده بود و آن‌ها فکر کرده بودند که شاید بشود یک اجرای یک‌شنبه‌شبِ ویژه برای سیاهان ترتیب دهند. ارباب گفت فکر اینکه چقدر با مردمش بدرفتاری می‌شود، بدجوری از ته دل ناراحتش می‌کند اما نمایش باید ادامه پیدا کند.

نماینده‌ها با قهر از آنجا رفتند. قبل از آن خشمشان را بین بقیه اعضای گروه پراکندند. بعد، بین فرشته‌ها بحثی شدید درگرفت که برای این موقعیت واشنگتن چه کار باید بکنند. درست است که ارباب ستاره نمایش بود، ولی فرشته‌ها هم بخشی از آن بودند.

میان فرشته‌ها جوان سیاهی بود به اسم جانی لوگان[2] که هیچ‌وقت دوست نداشت فرشته باشد، اما به خاطر صدای بم و چهره خاص سیاهش، در تمرین های اولیه در نیویورک این شغل را به او داده بودند. حالا که ۳ سال از نمایش می‌گذشت، در فرشته بودن حسابی خبره شده بود.

لوگان زاده جنوب بود اما بزرگ که شد، زیاد آنجا نماند. سفیدها او را به حال خودش نمی‌گذاشتند. از آن دسته جوان های سیاهی بود که سفیدهای جنوب ازشان متنفر بودند. معتقد بود که باید با تعصب نژادی جنگید و با رفتارهای تبعیض‌آمیز و جیم کرو[3] مخالفت کرد، که اگر سفیدی تحقیرش کرد، حقش است ناکار شود. حدود ۱۸ سالش بود که سفیدها از آگوستای جورجیا بیرونش انداختند.

به نیویورک آمد. با یک پیشخدمت ازدواج کرد. در ایستگاه راه‌آهن، باربر شد و اگر چند تا از دوست‌هایش نفهمیده بودند که می‌تواند بخواند، تا ابد در آپارتمانی کوچک در هارلم مستقر می‌شد. دوستانش متقاعدش کردند که به گروه موسیقی باربرها بپیوندد. بعد از آن، این نقش فرشته سیاه را گرفت که تبدیل شد به نمایشی موفق در برادوی در بحبوحه دوران رکود.

همسرش، درست پیش از اینکه نمایش به شهرهای دیگر سفر کند، اولین بچه‌شان را به دنیا آورد. برای همین مجبور بود این شغل فرشته آوازه‌خوان را نگه دارد حتی اگر به معنای سفر کردن به شهرهای مختلف بود. لوگان هر چه بیشتر به اجرای نزدیکشان در به کلی از تماشای نمایش محروم می شدند. عصبانی‌تر می شد. دست آخر آن قدر عصبانی شد که بقیه بازیگرها را تشویق به اعتصاب کرد!

در آن فاصله از واشنگتن، فرشته های سیاه -از خواننده های تنور تا باس، سوپرانو تا بلوز- آماده کارزار بودند. همه گروه بازیگران، به‌جز ارباب، با اعتصاب موافق بودند.

- فکر کنین شهری هست که توش سیاها حتی نمی‌تونن توی بالکن بشینن تا نمایشی رو ببینن که همه هنرپیشه‌هاش سیاهن. من که خودم اون‌جا کار نمی‌کنم.

-برای یک بار هم که شده به اون سفیدا نشون می‌دیم که دل و جرئت داریم. از عهده بزرگ‌ترین اعتصاب بازیگرهایی که تا حالا دیدین برمی‌آیم.

-حتما برمی‌آیم.

این مال فیلادلفیا بود. در بالتیمور، کمی از تب و تاب اولیه افتادند. لوگان ضعف رفقای فرشته‌اش را می‌دید، اما کاری از دستش برنمی‌آمد. فوقش می‌توانست جلو خشمش را بگیرد.

-مرد، من یه زن دارم که باید مراقبش باشم. نمی‌تونم دستمزد یک هفته‌ام رو از دست بدم!

لوگان گفت: «منم زن دارم. تازه بچه هم دارم، اما آماده‌ام.»

یکی دیگر که توی اتاق تعویض لباس داشت خودش را گریم می‌کرد، گفت: «تو عضو دسته نمایش نیستی.» مردی که نقش متوشالح را بازی می‌کرد، همین طور که به کلاه‌گیس خاکستری‌اش پودر می‌زد گفت: «نه، اگه بودی به تماشاخانه‌های مخصوص سفیدا عادت داشتی. قدیما ....»

لوگان گفت: «من همه‌چیزو راجع به قدیما می‌دونم. اون موقع که مطربای سیاه، صورتشون رو حتی سیاه‌تر می‌کردن و خودشون رو برای خوشایند سفیدا مسخره می‌کردن. اما حالا کی گفت برگردیم به اون قدیما؟»

متوشالح گفت: «به هر حال، به نظرم باید به همینی که هست قانع باشیم.»

لوگان گفت: «شماها دل و جرئتشو ندارین. فقط همینو می‌تونم بگم.»

خواننده تنور پیری که نقش روح را بازی می‌کرد گفت: «پسرم، تو فقط یکی از اون رادیکال هایی. تو همینی. ما می‌دونیم کی می‌خوایم اعتصاب کنیم و کی نمی‌خوایم.»

لوگان به فرشته‌هایی که دیگر داشتند بال هایشان را می‌بستند، چون نزدیک روی صحنه رفتنشان بود، گفت: «پس گوش کنین، اگه نمی‌تونیم یه اعتصاب واقعی بکنیم، بیاید افتتاحیه رو لغو کنیم. هر طور شده یک اجرا رو اعتصاب کنیم. حداقل به مردم نشون بدیم به این سادگی زیر بار این قضیه نمی‌ریم. به اون سیاهای واشنگتن نشون بدیم ما پشتشونیم هر چند به حرف.»

فرشته سیاه لاغری گفت: «یک روز اون قدرام بد نیست. من تو اعتصاب یک‌روزه همراهتم.»

-منم همین‌طور.

خیلی های دیگر هم که موقع بالا رفتن پرده، توی راهرو جمع شده بودند، موافقت کردند. بازیگر نقش ارباب توی کت فراکش، میان بال‌ها ایستاده بود. گفت: «هیسسس!»

دوشنبه در واشنگتن. افتتاحیه آن نمایش سفید مشهور درباره زندگی سیاه در بهشتی تئاتری. بازیگران اصلی نیویورکی. آهنگ‌هایی که تنها سیاهان می‌توانند بخوانند. عمو توم[4] در نقش ارباب برمی‌گردد.

سیاهان واشنگتن می‌خواستند جلو سالن تئاتر تحصن کنند اما پلیس مانعشان شد. پلیس‌ها سر چهارراه‌های اطراف تماشاخانه حاضر بودند تا مانع شورش شوند. هیچ کس نمی‌توانست ارباب را ببیند. او را در خانه آرام و امن استاد محافظه‌کار سیاه‌پوستی تحت مراقبت ۲ مأمور، اسکان داده بودند. روزنامه ها می‌گفتند که سیاه های رادیکال تهدید کرده بودند او را می‌دزدند. ارباب را می‌دزدند!

لوگان تمام روز روحیه ضعیف بازیگران هم‌قطارش را تقویت می‌کرد. توی اتاق‌های هتلشان با آن‌ها صحبت می‌کرد. وقتی دور و برشان بود برای یک روز اعتصاب مصمم بودند، و وقتی که نبود، سست می‌شدند. لازم نبود کسی بهشان بگوید اگر اعتصاب کنند، پلیس ها با آن‌ها چه کار می‌کنند. توی واشنگتن برای کمتر از این هم سیاه‌ها را زندانی می‌کردند. به‌علاوه ممکن بود اخراج شوند، حقوقشان را از دست بدهند، ممکن بود دیگر هیچ‌وقت کاری روی صحنه گیرشان نیاید. حرف زدن از اهمیت مردانگی و قیام کردن به خاطر نژاد و همه این‌ها خیلی خوب بود اما لعنتی، بازیگرها هم باید نان می‌خوردند. به علاوه حق با ارباب بود. این نمایشی عالی بود، نمایشی معروف! آن‌ها باید شهرتش را حفظ می‌کردند. خوب بود که سفیدها سیاه‌ها را توی چنین نمایشی ببینند. حتما لوگان دیوانه شده بود!

یکی از پیرمردها حدود ساعت ۶ توی لابی هتل رنگین پوست‌های وایت لا[5] به او گفت: «به من گوش کن. تو هم بهتره سر عقل بیای. امشب هیچ کی قرار نیست اعتصاب کنه. تو هم بهتره دست برداری. تو راست می‌گی. ما دل و جرئتشو نداریم.»

لوگان گفت: «من دست برنمی‌دارم.»

بازیگرها که رسیدند به سالن، دیدند پلیس ها آنجا را محاصره کرده‌اند و صحنه پر بود از مأمور. مردم -البته سفیدها- توی لابی صف طولانی‌ای بسته بودند و منتظر بودند برای ایستاده تماشا کردن نمایش بلیت گیرشان بیاید. ارباب با پلیس های موتورسوار در جلو ماشینش از راه رسید. کمی زود آمده بود تا با بازیگرها حرف بزند. مدیر صحنه سفید و نماینده تهیه کننده نیویورک همراهش بودند.

همه را صدا زدند روی صحنه. ارباب گریه کرد و گفت که چطور تمام نژادش زاده شده‌اند تا به جایگاه امروز سیاهان برسند، چطور در تقلا بودند، چطور آواز می‌خواندند، چطور باید به این تقلا و آواز خواندن ادامه می‌دادند تا زمانی که سفیدها نور را ببینند. اعتصاب فایده‌ای نخواهد داشت. اعتصاب تنها به هدفشان آسیب می‌زند. او با قلبی پر اندوه -اما شریف‌تر به خاطر این اندوه- نمایش را ادامه خواهد داد. مطمئن بود که بازیگرهایش -فرشته‌هایش، فرزندانش- هم ادامه خواهند داد.

مردهای سفیدِ همراه ارباب خیلی باوقار بودند. انگار از اعماق روحشان ناراحت بودند از فکر اینکه کارمندان سیاهشان چه رنجی می‌کشند، اما خیلی بیشتر، از این فکر ناراحت بودند که این سیاهان می‌خواستند با اعتصاب، سود یک هفته گیشه را به خطر بیندازند! این واقعا همه را متضرر می‌کرد!

پشت سر ارباب و مدیران سفید ۲ مأمور هیکل مند ایستاده بودند.

ناگفته پیداست که سیاه ها بالأخره از پله ها پایین رفتند تا بال‌هایشان را ببندند و گریم کنند، همه به‌جز لوگان. او رفت پایین تا بازیگرها را به‌زور بکشد بیرون تا از آن برزنگی‌ها مرد بسازد، تا اعتصاب را عملی کند، اما نتوانست. تنهایی نمی‌شد. هیچ‌کس واقعا نمی‌خواست اعتصاب کند. هیچ کس نمی‌خواست چیزی را فدای غرور نژادی، بزرگواری یا حقوق اولیه انسان کند. بازیگرها فقط می‌خواستند همچنان در نمایش محلی ناپخته‌ای درباره بهشتی قشنگ و بامزه پر از سیاه‌ها ظاهر شوند، بهشتی که سفیدها را می‌خنداند و اشکشان را درمی‌آورد.

مدیر ۲ مأمور را فرستاد پایین تا لوگان را دستگیر کنند. نمی‌خواستند خطر کنند. درست وقتی پرده بالا رفت او را جلب کردند که به زندان بفرستند، برای برهم زدن نظم عمومی. فرشته‌های سیاه، همه، با بال هایشان برای سرود روحانی آغازین جمع شده بودند که پلیس آن پسر سیاه را بیرون برد، در حالی که ۲ خط اشک روی گونه‌هایش روان بود.

اکثر بازیگرها دوست داشتند فکر کنند لوگان چون دستگیر شده بود گریه می‌کرد اما همه ته دلشان می‌دانستند این دلیل اشک ریختنش نبود.

---

[1] James Mercer Langston Hughes
[2] Johnny Logan
[3] Jim Crow، قوانین تبعیض آمیز علیه سیاهان
[4] Uncle Tom، اشاره به رمان مشهور و ضدبرده‌داری «کلبه عمو توم» نوشته هریت بیچر استو
[5] Whitelaw، قانون سفید

؟؟؟؟؟

کتابخوان

لابه‌لای تراژدی و کمدی

معرفی چند رمان برای روزهای قرنطینه

گروه ادبیات و اندیشه

یک بیماری ویروسی واگیر تاکنون نیمی از دنیا را زیر پا گذاشته است و آن نیمه دیگر در هراس آمدن نامرئی‌اش هستند. مهم‌ترین توصیه‌ای که سازمان بهداشت جهانی کرده است ماندن در خانه و دوری از اجتماعات است، هرچند شستن درست دست‌ها هم از توصیه‌های مؤکد این سازمان جهانی است. در هر صورت، تهدید کرونا و این حکومت نظامی ویروسی و خانه‌نشینی اجباری فرصت خوبی برای مطالعه می‌تواند باشد. همین هم باعث شده است سراغ چند نفر از کسانی برویم که می‌دانیم دستشان مدام بوی زلف کتاب می‌دهد و انس و الفتی دیرینه و ناگسستنی با کتاب دارند و سلیقه و تجربه‌ای که سره را از ناسره تشخیص دهند. ما از آن‌ها خواستیم به خوانندگان شهرآرا کتاب معرفی کنند. فعلا این چند نمونه را داشته باشید.

زوال یک خاندان

امیر خضرایی منش

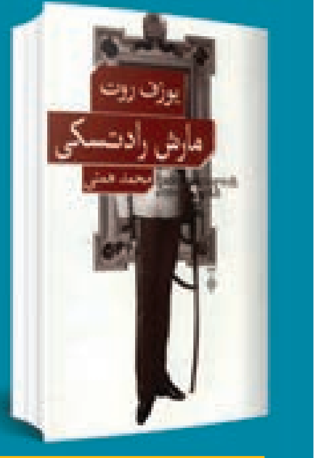

مارش رادتسکی
نوشته یوزف روت
برگردان فارسی محمد همتی
فرهنگ نشر نو با همکاری نشر آسیم

پیشنهاد من برای این ایام سمج و نگذشتنی، رمان نسبتا قطور و چهارصدصفحه‌ای (البته در قطع پالتویی) «مارش رادتسکی» است که این روزها مشغول خواندنش هستم (می‌فرمایید ۴۰۰ صفحه به شتاب قرن بیست و یکمی ما نمی‌آید؟ مگر قرنطینه می‌آید؟!). البته خواندن کتاب را پیش از این روزگار کرونازده آغاز کرده بودم، اما آنچه در این ماه‌های پر اِدبار بر ما رفت مدام اتمامش را بر عهده تعویق انداخته است. رِاستش را بخواهید، از این بابت چندان هم ناراحت نیستم چون تمام نشدنش به این می‌ماند که همچنان از هم‌نشینی مصاحبی ژرف بین، نکته پرداز، و البته طعنه زن و بذله گو بهره‌مند باشی.

کتاب یوزف روت را به این سادگی ها نمی توان ذیل گونه مشخصی دسته‌بندی کرد و مگر هیچ شاهکاری را می‌شود؟ برای راحتی کار البته می شود آن را رمانی تاریخی برشمرد که به زوال امپراتوری اتریش مجارستان، و اساسا زوال مفهوم امپراتوری، می پردازد و وقایعش در دهه های پایانی «قرن طولانی نوزدهم»، بر ۳ نسل از یک خاندان می گذرد. به همین مناسبت البته می توان عنوان فرعیِ «بودنبروک‌ها»ی توماس مان را وام گرفت و «مارش رادتسکی» را رمانی در باب «زوال یک خاندان» نامید. از این جهات، رمان روت اثری در سنت «ادبیات انحطاط» است، اما اگر چشم‌اندازمان فقط همین باشد از طنز شگفت‌انگیز نویسنده، یا به عبارت دقیق‌تر از وجوه طعنه‌آمیز (ironic) آن، فروگذار کرده‌ایم.

القصه، آقای یوزف روت رمان کم‌مانندی نوشته است که هم یک تابلوی عظیم تاریخی است، هم پر از پرتره‌هایی قدرتمند از شخصیت‌ها. هم عمیق و تراژیک است، هم بازیگوش و کمیک. هم کلاسیک و قرن نوزدهمی است، هم مدرن و قرن بیستمی. در طول کتاب، گذشته از چند شخصیت اصلی که همراهان همیشگی‌اند، شخصیت‌های فرعی اما به‌یادماندنی مختلفی بر صحنه فصول رمان ظاهر می‌شوند و هریک نقشی به خاطر ما می‌زنند و می‌روند. راستی یک تابلو هم بر دیوار کتاب هست که از خیلی جهات، ما ایرانی‌ها را یاد تابلوی ناپلئون بر دیوار خانه «دایی جان ناپلئون» می‌اندازد. این را گفتم که با یک تیر ۲ نشان (بلکه ۳ نشان) زده، و شما را به یاد آن رمان -و البته سریال- مستطاب هم انداخته باشم.

زندگی مسئله‌اش قلب نیست

حمیدرضا پورنجفیان

مرگ قسطی
نوشته لویی فردینان سلین
برگردان فارسی مهدی سحابی
نشر مرکز

مستندی درباره مهدی سحابی در آخرین سال زندگی او ساخته شده است به نام «زندگی در زمان حال». فیلم‌ساز از زندگی شخصی سحابی در منزلش فیلم گرفته، در حال آشپزی، یا تصاویری از گشت‌وگذار او در گورستان ضبط کرده و در این بین هم گفت‌وگویی با او انجام داده که گرچه آن چنان پربار و قوی نیست، لابه‌لای حرف‌های سحابی، نکات نابی را می‌توان برچید. چرا اسم فیلم «زندگی در زمان حال» است؟ میان سخنان سحابی دلیلش فهمیده می‌شود. او می‌گوید به معنای واقعی «در زمان حال» زندگی می‌کند و فقط لحظه اکنون برای او حائز اهمیت است. میان نویسندگان محبوبش سلین را بیش از همه دوست دارد، زیرا سلین و آثارش، همه، دارای این خصوصیت هستند. اگر می‌خواهید از سلین لذت ببرید، باید با تک تک سطرهای آثار او ارتباط برقرار کنید. رمان‌های او به لحظه تعلق دارند و شور و احساس و عاطفه‌ای را که در اثرش خرج می‌کند، باید یافت و از آن لذت برد. به قول سحابی، سلین تنها نویسنده‌ای است که در هیچ دسته‌ای نمی‌گنجد. خوب که دقت کنیم، درمی‌یابیم سخن سنجیده‌ای است. هر نویسنده مشهور و بزرگی را که در نظر بگیرید، یا از کسی تأثیر پذیرفته است یا دنباله‌رو دارد. به عبارت دیگر، می‌توان هر نویسنده‌ای را در دسته‌ای قرار داد اما سلین تنهاست، آن‌چنان که تنها زیست. سلین را در هیچ دسته‌ای نمی‌توان جای داد. او از هیچ‌کس تأثیر نگرفته و اگر هم کسی از او تأثیر پذیرفته باشد، نتوانسته مانند او بنویسد. هیچ‌کس حتی نمی‌تواند ادای او را دربیاورد. سلین خودش است و خودش. او تراژدی و تلخی زیستن را چنان تصویر کرده است که در کمتر اثر هنری و ادبی می‌توان سراغ گرفت.

سلین که با چاپ رمان «سفر به انتهای شب» مطرح شده بود، در دومین رمانش یعنی «مرگ قسطی» به ماجراهای پیش از وقایع کتاب اول پرداخت. «سفر به انتهای شب» شرح روزگاری است که در جنگ اول از سر گذرانده است و به‌صورت بی‌رحمانه‌ای و با صراحت تمام به تصویر کشیده است. «مرگ قسطی» شرح کودکی و نوجوانی نویسنده است و در انتها به جنگ ختم می‌شود، یعنی جایی که کتاب اول آغاز شده بود. راوی داستان، فردینان، در واقع خود سلین است و در رمان‌های بعدی نیز این سنت را حفظ کرده است و به شرح دوره‌های دیگر زندگی خود می‌پردازد. حدود ۵۰ صفحه ابتدایی «مرگ قسطی»، پریشان گویی ذهنی راوی در جوانی است. او که پس از جنگ سراغ تحصیل در رشته پزشکی رفته، مشغول طبابت است و از کسالت و ملالی که بر او عارض شده است می‌گوید. شاید صفحات ابتدایی کتاب برای مخاطبی که با لحن سلین آشنا نباشد، گیج‌کننده باشد اما پس از پریشان گویی، سلین در روایتی خطی از کودکی خود آغاز به حدیث نفس می‌کند و دوره نوجوانی را نیز شرح می‌دهد و در نهایت، با عزیمت به جنگ، رمان خاتمه می‌یابد. «مرگ قسطی» خاص‌ترین رمان تاریخ ادبیات است و می‌توان عیش را در خط به خط آن جست. طنز و هجو و تراژدی آمیخته‌ای که کهنه نمی‌شود و همان گونه که می‌خنداند، متأثر می‌کند و حیرت‌زده، متحیر از اینکه چطور این همه نبوغ در یک انسان جمع شده و در عین حال، او مطرود یک ملت است. شاید پاسخش را بتوان در همین «مرگ قسطی» یافت. وقتی فردینان از فریادها و خشم پدر حرف می‌زند، خسته از تحمل سرکوفت، او را آدمی می‌خواند که در عین حال، خوش‌قلب است اما این زندگی و مصائبش است که موجب می‌شود او خشمگین شود و بر سر فردینان فریاد بکشد: «پدرم آدم خوش‌قلبی است. من هم آدم خوش‌قلبی‌ام اما زندگی مسئله‌اش قلب نیست.»

فریادهایی که هنوز به گوش می‌رسد!

امید حسینی‌نژاد

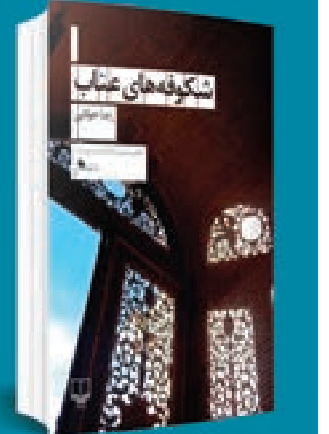

شکوفه‌های عناب
نوشته رضا جولایی
نشر چشمه

شاید آن زمانی که رولان بارت معتقد بود «داستان جمله‌ای است طولانی و هر جمله داستانی است کوتاه.» این تعریف تداعی کننده مفاهیمی پیچیده و دور از دسترس بود اما با توسعه داستان نویسی در دنیا، زوایای بیشتری از این تعریف بر ما نمایان شد. خلق داستانی بلند گاهی با بهره گیری از قوه تخیل است و گاهی با به تصویر کشیدن واقعیتی تاریخی. واقعیت‌های تاریخی در طول زمان به گونه‌های مختلفی ظهور کرده است. این واقعیت‌ها گاهی از جنس عاشقانه‌ای است در دل جنگ، یا روایت واقعه‌ای عجیب در دل تاریخ پر رمز و راز انسانی است. رمان تاریخی شکلی از روایت داستانی است که ترکیبی از داستان و تاریخ است به طوری که نمی‌توان به آسانی گفت که در این قالب آیا تاریخ به عنوان موضوع کار نویسنده، در محور داستان قرار می‌گیرد و تمامی عناصر داستان در خدمت مورخ درمی‌آید یا تاریخ به عنوان حکم فرعی اثر در پس داستان خودنمایی می‌کند.

خوانندگان بسیاری در اطراف ما وجود دارند که به دنبال روایتی جذاب از تاریخ هستند. میزان این علاقه به تناسب افراد تغییر می‌کند. یکی از دوره‌های تاریخی حکومتی ایران، روزگار سلسله پر رمز و راز قاجار است. قاجاری‌ها از بدو شکل‌گیری حکومتشان تا زمان کودتای رضاخان و سید ضیاء علیه احمدشاه جوان، دوره پر فراز و نشیبی را برای ایران رقم زدند. شاید بتوان مهم‌ترین اتفاق این دوره را مشروطه دانست، واقعه‌ای که هم روشن‌فکران بسیاری را به حرکت درآورد و هم صنفی از حوزویان را با خود همراه کرد. نمی‌توان از مشروطه گفت و جریان ژورنالیستی تأثیرگذار بر آن را فراموش کرد. میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل از جمله روزنامه‌نگاران آن دوره است که یک تنه در مقابل استبداد قاجاری قد علم کرد. روایت‌های گوناگونی از فعالیت‌های او را افراد مختلفی به تصویر کشیده‌اند.

اگر در این روزهای پرتنش به دنبال روایتی تاریخی و جذاب از کشمکش‌های دوره محمدعلی شاه و تأثیر ژورنالیست‌هایی چون صوراسرافیل بر جریان مشروطه هستید، توصیه می‌کنم کتاب «شکوفه‌های عناب» نوشته رضا جولایی را بخوانید.

جولایی از اوان نویسندگی‌اش دغدغه‌های تاریخی داشته و در تمامی آثارش این جوشش درونی‌اش را به نمایش گذاشته است. این کتاب با ضجه‌های رقت‌انگیز زنی آغاز می‌شود. این لحن و زبان زنانه استبداد مذکر قاجاری را درهم می‌شکند. پس از آن، ۲ روایت دیگر می‌آید که در نقطه‌ای مشترک هردو به نوعی قتل ناجوانمردانه میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و دوستانش را به تصویر می‌کشند. تغییر راوی‌هایی از جنس‌های مختلف در این رمان به جذابیت آن رنگی تازه بخشیده است. روایت گاهی از نگاه قزاقی مستبد است و گاهی از نگاه جوانی تازه به دوران رسیده که سرآخر نحوه مواجهه‌اش با واقعیت، زندگی او را تغییر می‌دهد.

جولایی در این داستان به فریادهای میرزا جهانگیرخان قوتی دوباره بخشید. هنوز هم صدای او از دل تاریخ به ما می‌رسد، آنجا که گفت: «قاسم‌خان می‌فرماید با این نوشته‌ها حکم مرگ ما را صادر می‌کنی. جوابش را ندادم. در مقابله نوشتم: مگر مرگ چیست؟ جز نقل و تحویل؟ زندگی کدام است؟ جز میدان جنگ برای ما؟ غنیمت این میدان چه خواهد بود؟ شرف! ببینید سرهای ما چگونه بر ابدان ما سنگینی می‌کند.»

هنر شهری

نگاهی به فیلم‌هایی که این روزها توانسته‌اند مخاطبان بسیاری را با خود همراه کنند

دست پر شبکه نمایش خانگی

شکیبا افخمی‌راد

با شیوع ویروس کرونا در کشور صداوسیما جدول پخشش را تغییر داد و سعی کرد برنامه‌های کمدی و شاد را در فهرست پخش شبکه‌های خود قرار دهد اما از آنجایی که طبق معمول دست تلویزیون از برنامه‌سازی و تولید فیلم‌های جدید خالی است، بازهم شاهد بازپخش برنامه‌های تکراری از این رسانه هستیم. پخش چندباره سریال «خانه‌به‌دوش» یا بازپخش فیلم‌های سینمایی چون «لیلی با من است»، «معراجی‌ها» و «مهمان مامان» حتی در روزهای قرنطینه که مردم کاری جز در خانه ماندن ندارند، نمی‌تواند مخاطب حداکثری را جذب تلویزیون کند. از آن‌سو شبکه نمایش خانگی و تلویزیون‌های اینترنتی با نمایش فیلم‌ها و سریال‌های مختلف توانسته‌اند مخاطبان بیشتری جذب کنند. در همان روزهای اول قرنطینه خانگی، محمدجواد آذری جهرمی، وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات، با انتشار پستی در صفحه توئیتر خود نوشت: «با مدیران تلویزیون‌های اینترنتی صحبت کردم. از فردا تا آخر هفته، بخش مخصوص کودکان آن‌ها و در برخی، تمام فیلم‌ها و سریال‌ها رایگان خواهد بود.» از سوی دیگر سیدعباس صالحی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، در توئیتی از برنامه‌های سازمان سینمایی برای روزهای در خانه ماندن گفت که یکی از آن‌ها، طرحی به نام «هر روز یک فیلم» بود. براساس این طرح، روزانه یک فیلم جدید به شبکه نمایش خانگی اضافه می‌شود و دردسترس مردم قرار می‌گیرد. به این ترتیب با همین حمایت‌ها و ارائه محتوای جدیدتر، رسانه‌های اینترنتی توانسته‌اند گوی سبقت را از صداوسیما بربایند و طبق آمار با افزایش سه‌برابری مخاطبان در دوران کرونا روبه‌رو شوند اما شبکه نمایش خانگی چه برنامه‌های متفاوتی برای مخاطبانش به نمایش می‌گذارد که می‌تواند آن‌ها را با خود همراه کند؟

فیلم سینمایی «رحمان ۱۴۰۰»

سریال «همگناه»

سریال «دل»

فیلم تئاتر «ترانه‌های قدیمی»

فیلم تئاتر «باغ آلبالو»

فیلم تئاتر «اعتراف»

فیلم سینمایی «دختر شیطان»

هر روز یک فیلم

همان‌طور که گفته شد، سازمان سینمایی در این ایام سعی کرده است هر روز یک فیلم سینمایی را وارد بازار کند، به‌طوری که حتی دست‌به‌دامان فیلم‌های توقیفی شده است و مجوز فیلم «رحمان ۱۴۰۰» به‌کارگردانی منوچهر هادی را که در زمان اکرانش در سینماها توقیف شد، صادر کرده است. این اتفاق باعث شروع گمانه‌زنی‌ها برای انتشار دیگر فیلم‌های توقیفی شد، به‌طوری که سعید خانی، تهیه‌کننده فیلم توقیفی «ارادتمند نازنین، بهاره، تینا»، بعد از انتشار فیلم «رحمان ۱۴۰۰» در صفحه اینستاگرام خود نوشت: «سلام آقای وزیر! امیدوارم خوب باشید و کرونا دور باشد از شما. نطق فرمودید هر روز یک فیلم در شبکه نمایش خانگی، خواستم عرض کنم حاضرم با همان قیمت چهار سال پیش (قطعا خاطرتون هست دلار آن زمان ۳هزارو ۵۰۰تومان بود) فیلم «ارادتمند نازنین، بهاره، تینا» را واگذار کنم»؛ البته هنوز کسی از سازمان سینمایی به این صحبت‌ها واکنشی نشان نداده است اما شاید این روزها فرصتی برای سازمان سینمایی است تا با برخی کارگردانان آشتی و اجازه نمایش فیلم‌های آن‌ها را در نمایش خانگی صادر کند. یکی از این گزینه‌ها قطعا فیلم «خانه پدری» کیانوش عیاری است که به‌صورت محدود در سینماهای کشور اکران شد اما هنوز وارد شبکه نمایش خانگی نشده است. جدا از بحث فیلم‌های توقیفی، آثار دیگری چون «دخمه» به‌کارگردانی وحید ضرابی‌نسب در ژانر وحشت، «کروکودیل» ساخته مسعود تکاور، «ایده اصلی» اثر آزیتا موگویی و همچنین «دختر شیطان» به‌کارگردانی قربان محمدپور در ژانر کمدی-خانوادگی در این روزها وارد شبکه نمایش شده‌اند و توانسته‌اند مخاطبان بسیاری را با خود همراه کنند. همچنین در بخش کودک و پویانمایی‌های سینمایی، تلویزیون‌های اینترنتی می‌توانند با ارائه آثار جدید دنیا و رایگان کردن خدمات خود در این بخش، مخاطبان بسیاری را با خود همراه کنند. بر همین اساس تلویزیون اینترنتی فیلیمو با رشد ۷۴درصدی تماشای آنلاین پویانمایی در ۱۰روز گذشته روبه‌رو شده است و طبق آمار ارائه‌شده، پنج پویانمایی «بچه رئیس»، «تام و جری؛ حمله مهاجمان فضایی»، «هتل ترانسیلوانیا»، «زوتوپیا» و «داستان اسباب‌بازی ۳» در صدر جدول پربازدیدهای این رسانه قرار گرفته‌اند. لازم به ذکر است طرح دسترسی رایگان در بخش پویانمایی‌ها تا پایان سال ادامه دارد و مخاطبان می‌توانند از آن استفاده کنند.

سیر جدید سریال‌ها

اما یکی دیگر از بخش‌های موفق شبکه نمایش خانگی که در این سال‌ها به‌خوبی رونق گرفته است، بخش سریال‌های آن است، به‌طوری‌که بسیاری از کارگردانان برای روبه‌رو شدن با محدودیت‌های کمتر نسبت به تلویزیون و همچنین پرداختن به موضوعات جدیدتر ترجیح داده‌اند از صداوسیما به این رسانه کوچ کنند. تماشاگران نیز عموما از سریال‌های پخش‌شده در این رسانه به‌خوبی استقبال می‌کنند. در این روزها فرصت مناسبی برای سریال‌های شبکه نمایش خانگی ایجاد شده است تا مخاطبان بیشتری را با خود همراه کنند. سریال «کرگدن» به‌کارگردانی کیارش اسدی‌زاده، یکی از سریال‌های درحال توزیع در شبکه نمایش خانگی است. این سریال در ژانر اکشن و ماجراجویانه با حضور بازیگرانی چون هدی زین‌العابدین، مصطفی زمانی و سارا بهرامی ساخته شده است. به‌تازگی قسمت هفدهم آن در شبکه نمایش خانگی توزیع شده است. «دل» به‌کارگردانی منوچهر هادی، دیگر سریالی است که این روزها منتشر می‌شود. این سریال، فضایی عاشقانه و خانوادگی دارد و با وجود انتقادهایی که به‌دلیل ترویج تجمل‌گرایی و داستان سطحی‌اش به آن می‌شود، توانسته است مخاطبان بسیاری را جذب کند اما جدیدترین سریال شبکه نمایش خانگی، «هم‌گناه» مصطفی کیایی است؛ مجموعه‌ای که تنها سه قسمت از آن منتشر شده اما نشان داده است که همچون آثار سینمایی این کارگردان، از استانداردهای لازم برای جذب مخاطب برخوردار است. این مجموعه ژانری اجتماعی و خانوادگی دارد و از حضور بازیگرانی چون پرویز پرستویی، رویا تیموریان، محسن کیایی، حبیب رضایی و هنگامه قاضیانی بهره گرفته است. علاوه‌بر این سریال‌ها، شبکه نمایش خانگی برای بهار ۹۹ نیز آثار جدیدی در راه دارد؛ آثاری که با ادامه روند موجود در کشور، می‌توانند بخشی از اوقات فراغت خانواده‌ها را پر کنند.

«قورباغه» به کارگردانی هومن سیدی، یکی از آثار مهمی است که در بهار ۹۹ توزیع خواهد شد. در این سریال که بخش‌هایی از آن در تایلند فیلمبرداری شده است، بازیگرانی چون نوید محمدزاده، صابر ابر، فرشته حسینی و سحر دولتشاهی به ایفای نقش می‌پردازند. گفته می‌شود این مجموعه مانند فیلم‌های سینمایی سیدی، فضای جدیدی را برای مخاطب ترسیم می‌کند و یکی از سریال‌های متفاوت نمایش خانگی خواهد بود. دیگر سریال مهمی که پخش آن به بهار سال نو موکول شده‌است، «آقازاده» نام دارد. این مجموعه را بهرنگ توقیفی کارگردانی کرده است و در آن بازیگرانی چون امیر آقایی، نیکی کریمی، کامبیز دیرباز و سینا مهراد نقش می‌آفرینند. بخش‌هایی از این مجموعه که داستانی جنجالی دارد، نیز در مشهد فیلمبرداری شده است.

فرصتی برای تئاتر

یکی دیگر از امتیازهای ویژه رسانه‌های اینترنتی که صداوسیما از آن به‌عمد یا سهوا غافل مانده است، پخش فیلم‌تئاترهاست. در این روزها که تئاترهای کشور همچون دیگر رویدادهای هنری و فرهنگی تعطیل هستند، دردسترس بودن فیلم‌تئاترها برای علاقه‌مندان به این حوزه به‌نوعی برگ برنده برای یک رسانه محسوب می‌شود. ازمیان مهم‌ترین فیلم‌تئاترهای توزیع‌شده می‌توان به «اعتراف» به کارگردانی و بازیگری شهاب حسینی و با حضور علی نصیریان اشاره کرد. این تئاتر سال ۹۶ در تهران روی صحنه رفت و با استقبال مخاطبان روبه‌رو شد. «جنایت و مکافات» به کارگردانی ایمان افشاریان که با حضور بازیگرانی چون مهدی پاکدل، محمد پویا، زهرا سعیدی و سوده شرحی در سال ۹۴ روی صحنه رفت، یکی دیگر از تئاترهایی است که فیلمشان دردسترس عموم قرار گرفته است. تماشای فیلم تئاتر «خشک‌سالی و دروغ» به کارگردانی محمد یعقوبی، نیز پیشنهاد خوبی برای این روزهاست. در این نمایش که فیلم‌سینمایی آن نیز چند سال پیش ساخته شد، بازیگرانی چون باران کوثری، سحر دولتشاهی و علی سرابی حضور دارند. محمد رحمانیان، کارگردان بنام تئاتر، نیز سال ۹۲ نمایشی با نام «ترانه‌های قدیمی» را با حضور علی عمرانی، مهتاب نصیرپور، اشکان خطیبی و حبیب رضایی روی صحنه برد که فیلم آن نیز در رسانه‌های اینترنتی موجود است. «ترانه‌های قدیمی» از تعدادی قطعه کوتاه نمایشی درباره تهران و مردم این شهر تشکیل شده است که نوعی تئاتر موزیکال با بهره‌گیری از ترانه‌های قدیمی ایرانی محسوب می‌شود. فیلم تئاتر «باغ آلبالو» به کارگردانی حسن معجونی، یکی دیگر از آثار موجود در رسانه‌های اینترنتی است. این تئاتر سال ۹۲ با حضور بازیگرانی چون هما روستا، سعید چنگیزیان، رضا بهبودی و هوتن شکیبا روی صحنه رفت و با استقبال مخاطبان همراه شد. نمایشنامه «باغ آلبالو» نوشته آنتوان چخوف است که معجونی به‌خوبی توانسته است متن آن را به یک نمایشنامه امروزی تبدیل کند.

هنر شهری

دبیر سومین جشنواره هنرهای شهری مشهد از آماده‌شدن بخش عمده یادمان‌ها خبر داد

۹۰ هزار متر نقاشی دیواری در شهر

گروه هنر

بخش عمده المان‌ها و یادمان‌های شهری برای استقبال از بهار آماده شده است و در روزهای پایانی اسفند در نقاط مختلف شهر نصب خواهد شد، صدرا یوسفی، دبیر سومین جشنواره هنرهای شهری شهرداری مشهد، با بیان این مهم گفت: تأکید شهردار مشهد این است که اقدامات مرتبط با استقبال از بهار که برای مردم ضرری نداشته باشد، برای افزایش روحیه شهروندان متوقف نشود؛ براین‌اساس المان‌ها و یادمان‌های شهری برای استقبال از بهار در نقاط مختلف شهر نصب خواهد شد.

وی افزود: درمجموع ۳هزار و ۴۳۷اثر در ۶بخش المان‌ها و یادمان‌های شهری به سومین جشنواره هنرهای شهری ارسال شد که از این تعداد ۸۷۰اثر از ۴۰۰هنرمند به بخش نهایی راه پیدا کرد و از آن میان ۱۵۸اثر برای اجرا انتخاب شد.

به گفته او درکنار المان‌های نوروزی، ۹۰هزار مترمربع نقاشی دیواری نیز برای بهترشدن حال مردم درنقاط مختلف درحال اجراست که تا اواخر اسفند به پایان خواهد رسید.

او درباره نصب سردیس‌های مشاهیر مشهد و استان که جشنواره آن چندی پیش برگزار شد، گفت: بخشی از این سردیس‌ها در نقاط مختلف شهر نصب شده است و بقیه نیز تا پایان سال نصب خواهد شد.

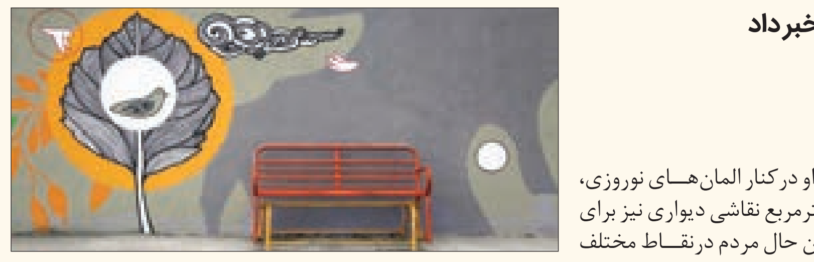

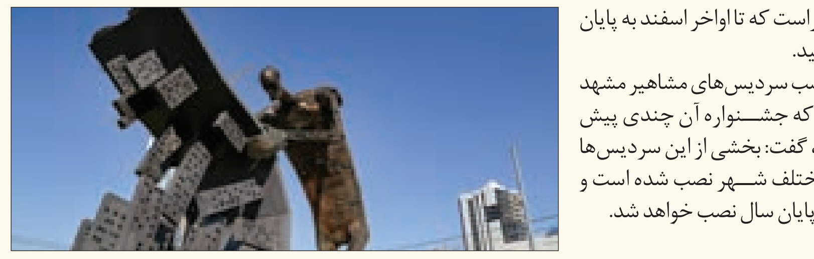

علی عسکری، رئیس سازمان صدا و سیما:
نمی‌توانیم تولید و تحرک را در کشور تعطیل کنیم؛ ساخت سریال‌ها و برنامه دورهمی با تدابیر قوی پزشکی انجام می‌شود. سر صحنه سریال‌های مختلف حتی سریال‌هایی که ۷۰۰ نفر عوامل دارند پزشک حضور پیدا کرده است و تک‌تک افراد را ویزیت می‌کند